



## بررسی مناظره های پروین اعتصامی از حیث طرفین

هستی مدعی، یسرا راشدی و فاطمه بحری<sup>۱</sup>، لیلا رستگاریک<sup>۲</sup>

۱- دانشجوی کارشناسی آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان شهید باهنر شیراز

۲- استاد راهنما، عضو هیات علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، واحد شیراز

### چکیده

در این مقاله، هدف ما این است که مناظره را تعریف کنیم و سپس با مناظره‌های پروین اعتصامی آشنا شویم و آن‌ها را از حیث طرفین بررسی کنیم و شرح دهیم. مناظره از حیث طرفین به چند دسته تقسیم می‌شود که شامل: مناظره‌ی بین دو انسان (اشک یتیم، مست و محتسب و ...)، مناظره‌ی میان انسان با شی یا موجود دیگر (سلیمان و مور، دیوانه و زنجیر و ...)، مناظره‌ی میان دو حیوان (زاغ و طاووس، جغد و طوطی و ...)، مناظره‌ی میان نباتات (سیر و پیاز، بنفشه و لاله و ...)، مناظره‌ی میان دوشی (نخ و سوزن، تیر و کمان و ...)، مناظره‌ی میان دو مفهوم (امید و ناامیدی)، مناظره‌ی میان حیوان و نبات (گل بی عیب، گل پنهان، امروز و فردا و ...)، مناظره‌ی میان عنصر و نبات (گل سرخ، احسان بی ثمر و ...). روش به کار رفته در این مقاله، کتابخانه‌ای است.

**واژه های کلیدی:** مناظره، پروین اعتصامی، مباحثه، از حیث طرفین، سوال و جواب، پند



## مقدمه

ژرف ساخت مناظره، حماسه است. زیرا دو نفر با درگیری و نزاع، سعی در برتر نشان دادن خود بر دیگری دارند. در این بین، مکالمات و استدلالاتی رد و بدل می‌شود که در نهایت به غلبه‌ی یکی از آن دو می‌انجامد. مناظره بر سوال و جواب استوار است. از اولین شاعرانی که به این نوع ادبی پرداخته است، اسدی، صاحب گرشاسبنامه و لغت فرس است. مناظره در ادبیات قبل از اسلام نیز رواج داشته است که نمونه‌ی شاخص آن، منظومه‌ی درخت آسوریک است. جدا از شاعران کهن که به سرودن مناظره پرداختند، پروین اعتصامی از شاعران معاصر به این نوع ادبی گوشه چشمی داشته است. وی از قالب های معمول مناظره یعنی قصیده و قطعه برای سرودن مناظره‌هایش بهره برده است.

## پیشینه‌ی تحقیق

مقالاتی درباره‌ی اشعار پروین اعتصامی نوشته شده است. از منظر شعر شناسی شناختی او می‌توان به مقاله‌ی «بررسی سروده‌های پروین اعتصامی از منظر شعر شناسی شناختی و تحلیل گفتمان انتقادی» (ایرانی و ملکی، ۱۳۹۷) اشاره کرد. در مورد جهان شناسی وی، مقاله‌ی «اندیشه‌ی فلسفی در شعر پروین اعتصامی» (پناهی، ۱۳۸۷) نوشته شده است. درباره‌ی بررسی مسائل اخلاقی فردی و اجتماعی به کار برده شده در اشعار وی، مقاله‌ی «پروین اعتصامی در گذرگاه ادبیات تعلیمی» (ممتحن و محمدی، ۱۳۹۰) به رشته‌ی تحریر درآمده است. در مورد بررسی شیوه‌ی تمثیلی و محتوای تمثیل و نمادهای به کار برده شده در شعر او، مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی و نقد تمثیل‌های شعر پروین اعتصامی» (ابراهیمی، ۱۳۹۳) وجود دارد. در مورد اصطلاحات به کار برده شده در ارتباط با زنان در اشعار پروین، مقاله‌ی «مفاهیم و درون‌مایه‌های زنان در شعر پروین اعتصامی» (نورایی و حسن زاده، ۱۳۹۴) نوشته شده است. در مورد بررسی توصیه‌های اخلاقی برگرفته از احساسات و عواطف شاعر نسبت به جهان پیرامون، مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی بازتاب روحيات پروین اعتصامی در توصیه‌های اخلاقی وی» (شريف پور و مرجع زاده، ۱۳۹۳) نوشته شده است.

درباره‌ی بررسی مناظرات پروین از حیث طرفین، تحلیل مستقلی صورت نگرفته است که ما در این مقاله، به بررسی آن می‌پردازیم.

## واژه‌ی مناظره

«مناظره، در لغت به معنای مباحثه و با هم جواب و سوال کردن است.» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۹۰۴۵). «مناظره در اصطلاح ادبی، آن است که شاعر یا نویسنده، دو طرف را برابر هم قرار دهد و آن‌ها را بر سر موضوعی، به گفت و گو وادار کند و در پایان، یکی را بر دیگری، غالب گرداند. مناظره‌ی منظوم در ادبیات فارسی، شکل و قالب مخصوصی ندارد و در سرودن آن، از بیشتر اشعار استفاده شده است.

مناظره در ادبیات مغرب زمین، با *debat* و *dialogue* قابل تطبیق است. *debat*، قالب ادبی است و آن مناظره‌ی میان دو طرف است که راجب مسائل اخلاقی، سیاسی، مذهبی، قانونی و نظایر این‌ها به تبادل نظر می‌پردازد و قضاوت



نهایی، معمولاً توسط طرف سومی که بین دو طرف به حکمیت می‌پردازد، بیان می‌شود. این قسم مناظره در قرن دوازدهم و سیزدهم و ایضا تا قرن هفدهم در ادبیات مغرب زمین، رواج داشته‌است و در نثر و نظم معمول بوده‌است. نمونه‌ی درخشان آن در شعر، مناظره‌ی میان روح و لذت، سروده‌ی آندرومارول، شاعر متافیزیک قرن هفدهم است. شکل دیگر این گونه مباحثات dialogue است که خود، یکی از انواع ادبی می‌باشد. از قدیمی‌ترین نمونه‌های این قسم مناظره در ادبیات غرب، مناظرات سقراط است که در پنج رساله‌ی افلاطون، آمده‌است. (داد، ۱۳۷۵: ۲۷۷ و ۲۷۸)

### مناظره از دیدگاه پروین اعتصامی

«در این قسمت، به چگونگی اشعار و بیانات پروین اعتصامی می‌پردازیم. آنچه در میان چندین ویژگی مهم دیوان پروین اهمیت بیشتری دارد، نگاه نافذ او به پدیده‌ها است. این نگاه وقتی به اشیای کم ارزش و روزمره می‌رسد و با قدرت شگرف و ذوق عاقلانه‌ی پروین ترکیب می‌شود، فرایندی به وجود می‌آورد که به آن مناظره می‌گویند. پربارترین مناظرات صورت گرفته در عالم جمادات و نباتات و در ماندگی‌های انسانی را رهبری کرده‌است.» (فیضی، ۱۳۸۳: ۱۱۵)

«مقوله‌ی مناظره، مولود مبارکی است که از آمیزش تفکرات و تأملات او زاده شده و ظریف‌ترین معانی را به شعر خود سرازیر کرده‌است.» (همان: ۱۱۶) «در اسلوب منحصر به فردی که شاعر توانمند، اندیشه‌های ناب و گفت‌وگوهای نهانی را برای زبان خود برگزیده‌است، وقتی نگاه نافذ با توجه کوتاه همراه می‌شود، گفت‌وگویی زنده و شیرین بیرون می‌تراود. این گفت‌وگوی آموزنده تا آنجا تداوم می‌یابد که پنجهایی ناب و پرمعنا و ثمره‌دار هویدا شود. در تصور و شعر او، هر کدام از موجودات از نعمت تفکر و تکلم برخوردار می‌شوند. البته نه تفکر مستقل و تکلم کلامی بلکه در حقیقت، شاعر در اثر احساس هم ذاتی و هم جوهری با آن‌ها تفکر خویش را به آن‌ها القا و تلقی کرده و تکلم رمزی و نمادگونه‌ی آن‌ها را به زبان خود و دیگر انسان‌ها ترجمه می‌کند. حرف‌ها و پیام‌های آنان را در سکوت و بی‌کلامی‌شان دریافت می‌کند و برای دقایق و ساعت‌هایی، خود را به جای آن‌ها و آن‌ها را به جای خود می‌انگارد.» (همان: ۱۱۷)

«از نظر پروین، جهان مشحون از تضادها و تفاوت‌های گوناگون است. اغلب شعرهای او مباحثه و مجادله‌ی مصادیق و نمادهای عوامل متضاد است و اعتصامی به زبان آن‌ها، جایگاه و عوامل وجودی و دلایل همه جانبه موقعیت هر یک از دو طرف را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد و سعی در ارائه‌ی نتیجه‌ای مفید و موثر دارد.» (همان: ۱۱۹) «او در شعر خود همه‌ی این اعتمادها و یقین به حقانیت قهرمانانش را از زبان حیوانات می‌سراید که در نگاه اکثریت مردم، شوم اقبال شمرده شده‌اند.» (همان: ۱۲۰)

«در دیوان پروین اعتصامی، هیچ موجودی ساکت نیست. عدس با ماش، سیر با پیاز، مور با فیل و ... سخن می‌گوید و تمام این خطاب‌ها در تمامی مناظرات او به گونه‌ای طنز و جد و به شکل سمبل و صریح پخش و منتشر است و با وجود این نمونه‌هاست که دیوان پروین را می‌توان به جنگلی سبز تشبیه نمود که از چهار سو به مرزهای صدا منتهی می‌شود.» (همان: ۱۶۸) «در همین تمثیلات و مناظرات است که پروین، هم استقلال شعری خود را باز می‌یابد و هم ضمن رواج این



شیوهی سرایش که شاعران بدین صورت کمتر به آن اعتنا کرده‌اند، به زندگی مردمان نزدیک شده و دردشان، غرورشان، گذشتشان، همت، پستی، بلندی و... را عریان می‌سازد. (دهباشی، ۱۳۷۰: ۴۳۶)

«بیشتر قطعات به طرز سوال و جواب یا مناظره است و گویا این شیوه از قدیم الایام، خاص ادبیات شمال و غرب بوده و در آثار پهلوی قبل از اسلام هم مناظرات دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته‌است.» (همان: ۸۱)

## بررسی مناظره های پروین اعتصامی از حیث طرفین الف) میان دو انسان

### مست و هوشیار

محتسب مستی به ره دید و گریانش گرفت  
مست، گفت: «ای دوست، این پیراهن است افسار نیست»  
گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی»  
گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره، هموار نیست»  
گفت: «می‌باید تو را تا خانه‌ی قاضی برم»  
گفت: «رو، صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست»  
(اعتصامی، ۱۳۸۷ الف: ۳۵۷ و ۳۵۸)

این مناظره، بین مست و محتسب است که در این مناظره، برخورد تحقیرآمیز مأموران حکومتی با متهم را توضیح می‌دهد. به بیان فساد و نابسامانی‌های اجتماعی می‌پردازد. به فاسد بودن مسئولان جامعه اشاره دارد. در بیتی که محتسب به مست دستور می‌دهد که در مسجد بخوابد اشاره به بی‌توجهی مسئولان به اماکن مقدس دارد. رواج رشوه‌خواری را بیان می‌کند. به انسان یادآور می‌شود که باطن اهمیت دارد و ظاهر، کم اهمیت است و خطا بودن گناه، مهم است و مقدارش مهم نیست. مهم این است که ذات کار حرام و گناه است.

### اشک یتیم

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی  
فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست  
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم  
که این تابناک چیست که بر تاج پادشاست  
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست  
پیداست آن قدر که متاعی گران‌بهاست  
(همان: ۳۳۲ و ۳۳۳)

این مناظره، بین پیرزن و کودک یتیم است و به ظلم و ستم پادشاهان اشاره دارد که با خوردن مال یتیم و جفا به آن‌ها، می‌توانند به این مقام برسند و پند دادن به آن‌ها به خاطر کار زشتشان، بی‌فایده است.

### دزد و قاضی

برد دزدی را سوی قاضی عسس  
گفت بد کردار را بد کیفر است  
گفت قاضی که این خطاکاری چه بود؟  
خلق بسیاری روان از پیش و پس



گفت بدکار از منافق بهتر است

دزد گفت از مردم آزاری چه سود

(همان: ۶۰۹-۶۱۱)

انسان‌های بد، نتیجه‌ی کار بد خود را می‌بینند و در این مناظره که بین دزد و قاضی است، به نکوهش دورویی می‌پردازد و بیان می‌دارد که انسان دورو از انسان بدکار، بدتر است. در این مناظره، دزد با روش‌های گوناگون قصد دارد که قاضی را، عامل فساد جامعه معرفی کند و می‌گوید دزد، آشکارا دزدی می‌کند اما قاضی، پنهانی دزدی می‌کند. دزد علت دزدی خود را نادانی معرفی می‌کند اما قاضی، راه و چاه را می‌داند ولی باز هم دزدی می‌کند.

### ناتوان

که چون است با پیریات زندگانی؟  
که معنیش جز وقت پیری ندانی  
چه می‌پرسی از دوره‌ی ناتوانی

جوانی چنین گفت روزی به پیری  
بگفت اندر این نامه حرفی است مبهم  
تو به کز توانایی خویش گویی

(همان: ۴۹۵)

مناظره، بین یک فرد پیر و جوان است که جوان از پیر درباره‌ی دوران کهنسالی‌اش می‌پرسد. پیر به جوان نصیحت می‌کند که قدر جوانیش را بداند، در دوره‌ی جوانیش بسیار تلاش کند و غرور را کنار بگذارد. این مناظره، به ما این پند را می‌دهد که قدر دوران جوانیمان را بدانیم. زیرا که زود دیر می‌شود و بدون اینکه متوجه آن باشیم، دوران جوانی به پایان می‌رسد و غرور و تکبر را کنار بگذاریم. وقتی پیر می‌شویم، از دوران جوانیمان یاد می‌کنیم و افسوس می‌خوریم.

### صاعقه‌ی ما، ستم اغنیاست

کای پسر! این پیشه پس از من تورا است  
نوبت خون خوردن و رنج شماست  
خرمی مزرعه ز آب و هواست

برزگری پند به فرزند داد  
مدت ما جمله به محنت گذشت  
کشت کن آنجا که نسیم و نمی است

(همان: ۳۳۷-۳۴۲)

این مناظره، بین کشاورز و فرزندش است که کشاورز نصیحت‌هایی به فرزندش می‌کند که به او می‌گوید: «بعد از من، تو باید راه را ادامه بدهی. ما سختی‌های زیادی کشیدیم و الان نوبت توست که سختی‌ها را تحمل کنی.» اصول کشاورزی را به پسرش یاد می‌دهد و به او می‌گوید که برای رسیدن به اهدافش تلاش کند و می‌گوید: «هر چه بکاری همان درو می‌کنی. کار خوب و بد مثل انعکاس صدا از کوه هستند. درستکار باش و دورو نباش. خودت برای اهدافت تلاش کن»



و از کسی، روزی خود را طلب نکن.» فرزند، بی عدالتی‌های موجود در جامعه را برای پدرش شرح می‌دهد. پدر می‌گوید: «این ربطی به قضا و قدر ندارد و این داستان زور و قدرت و بی‌عدالتی است.» این مناظره، به تلاش برای هدف اشاره دارد و به ما پند می‌دهد که درستکار باشیم و دورویی را کنار بگذاریم. مطلب دیگری که می‌فهمیم این است که هر کس نتیجه‌ی عملش را می‌بیند. به بی‌عدالتی در جامعه اشاره می‌کند که بین فرزند شاه و فرزند فقیر، تفاوت زیادی قائل می‌شوند.

### قلب مجروح

دی ، کودک کی به دامن مادر گریست زار	کز کودکان کوی، به من کس نظر نداشت
طفلی مرا ز پهلوی خود بی‌گناه راند	آن تیر طعنه، زخم کم از نیشتر نداشت
اطفال را به صحبت من، از چه میل نیست ؟	کودک مگر نبود، کسی کو پدر نداشت ؟

( همان: ۳۹۰ و ۳۹۱ )

مناظره بین کودک و مادر است که کودک برای مادرش گریه می‌کند که هیچ یک از بچه‌ها به او توجه نمی‌کنند و به او طعنه می‌زنند. اندیشه‌ی کودک این است که همه‌ی سختی‌ها به دلیل فوت پدرش است. مادرش در جواب می‌گوید که پدرش هم وقتی زنده بود، دارایی نداشت و رنج و سختی زیادی را تحمل کرده بود. بنابراین تفکر کودک، اشتباه است. در این مناظره می‌فهمیم کسی که ثروتی نداشته باشد، هیچ کس به او توجه نمی‌کند و مردم، ثروتمندان را ارزشمند می‌دانند. روزگار برای این کودک همین سرنوشت را رقم زده است و کودک باید در برابرش تسلیم باشد.

### روح آزرده

به شکوه گفت جوانی فقیر با پیری	به روزگار، مرا روی شادمانی نیست
بلای فقر، تنم خسته کرد و روح بکشت	به مرگ قانعم، آن نیز رایگانی نیست
کسی به مثل من اندر نبردگاه جهان	سیاه روزِ بلاهای ناگهانی نیست

( همان: ۳۷۶ و ۳۷۷ )

این مناظره، بین جوان فقیر و پیر است که جوان به پیر می‌گوید روزگار شادی ندارد، جسم و روحش از دنیا خسته شده و خواهان مرگ است. جوان از فقر و خواری خود در زندگی و نامهربانی انسان‌ها نسبت به او سخن می‌گوید. پیر در جواب می‌گوید که این تقدیری است که برای تو رقم خورده و تغییرناپذیر است برای همین، از جوانیت لذت ببر زیرا در این دوره، توانا هستی و در زندگی، باید رنج زیادی را تحمل کنی و تو برای کشف حقیقت آمده‌ای. این مناظره به



ما پند می‌دهد که در برابر سرنوشت باید تسلیم باشیم. از دوران جوانی که دوران شادابی است، لذت ببریم و نهایت استفاده را بکنیم. در زندگی باید رنج زیادی را تحمل کنیم.

### عشق حق

عاقلی، دیوانه‌ای را داد پند  
می‌زنند او باش کویت سنگ ها  
کودکان، پیراهنت را می‌درند  
رهروان، کفش و کلاهت می‌برند  
(همان: ۵۶۸-۵۷۱)

این مناظره، گفت‌وگوی بین عاقل و دیوانه است که دیوانه، کارهایی را از سر اخلاص و عشق به خدا انجام می‌دهد که از نظر دیگر مردمان چون هیچ درکی از عشق الهی ندارند آن را دیوانگی می‌نامند، در حالی که آن دیوانه از همه‌ی آن‌ها، عاقل‌تر بود.

### ب) میان انسان و حیوان

#### سعی و عمل

به راهی در، سلیمان دید موری  
به زحمت، خویش را هر سو کشیدی  
که با پای ملخ می‌کرد زوری  
وزان بار گران، هر دم خمیدی  
ز هر گردی، برون افتادی از راه  
ز هر بادی، پریدی چون پر کاه  
(همان: ۷۰۵-۷۰۷)

این مناظره، بین سلیمان و مورچه است. مورچه، با وجود بدن کوچکش، ملخ بزرگی را روی خود گذاشته و او را حمل می‌کرد و برای حمل ملخ، بسیار تلاش می‌کرد و به چیز دیگری فکر نمی‌کرد. مورچه، نماد انسان‌هایی است که برای دریافت چیزی به کسی رو نمی‌زنند و خودشان برای هدفشان تلاش می‌کنند و رنج‌های زیادی را متحمل می‌شوند تا بعد از سختی‌ها، طعم راحتی را بچشند. این مناظره، درس صبر و بردباری را به ما می‌آموزد و به ما این پیام را گوشزد می‌کند که در راه رسیدن به هدف، فریب انسان‌های ریاکار را نخوریم و صبر و بردباری پیشه کنیم و کار امروز را به فردا نیندازیم و در دوران جوانی تلاش کنیم تا در دوران پیری راحت و آسوده باشیم.

#### طوطی و شکر

تاجری در کشور هندوستان  
خواجه شد در دام مهرش پای‌بند  
طوطی‌ای زیبا خرید از دوستان  
در کنار او نشستی صبح و شام  
دل ز کسب و کار خود، یکباره کند  
نه نصیحت گوش کردی، نه پیام  
(همان: ۶۴۱-۶۴۴)



این مناظره، بین طوطی و بازرگان است. این پیام را می‌رساند که موجودات، برای چیزهایی ارزش قائل می‌شوند که آن را دوست بدارند، برای همین در این شعر مشاهده می‌کنیم که طوطی به وجود دزد، بی‌اهمیت است. چرا که از نظر او چیز با اهمیتی توسط دزد برداشته نمی‌شود زیرا شکر، در نظر او ارزشمند است و دزد، آن را بر نمی‌دارد.

### پ ( میان نباتات

#### فلسفه

نخودی گفت: «لوبیایی را  
گفت ما هر دو را بیاید پخت  
رمز خلقت، به ما نگفت کسی  
(همان: ۴۳۵ و ۴۳۶)

کز چه من گردم این چنین، تو دراز  
چاره ای نیست، با زمانه بساز  
این حقیقت، مپرس ز اهل مجاز

این مناظره، بین نخود و لوبیا است. همه‌ی ما روزی از دنیا می‌رویم و از آن گریزی نیست و آنچه که روزگار برایمان مقدر کرده‌است را باید بپذیریم. روزگار، به شکل و قیافه‌ی انسان‌ها کاری ندارد و رنج و سختی و مرگ برای همه است.

### نکوهش بی جا

سیر یک روز طعنه زد به پیاز  
گفت: «از عیب خویش بی‌خبری  
گفتن از زشت‌رویی دگران  
(همان: ۵۰۱ و ۵۰۲)

که تو مسکین چه قدر بدبویی  
زان ره از خلق، عیب می‌جویی  
نشود باعث نکورویی

مناظره‌ای بین سیر و پیاز است که به ما پند می‌دهد که انتقاد درست و سازنده داشته باشیم. در این مناظره، سیر به پیاز می‌گوید: «بو می‌دهی» و پیاز می‌گوید: «تو خودت عیب داری ولی از آن بی‌خبر هستی. به خاطر همین است که از مردم عیب‌جویی می‌کنی و سخن گفتن از زشت‌رویی دیگران باعث زیبایی تو نمی‌شود». به او می‌گوید: «بیهوده خودت را بزرگ فرض نکن و بهتر است که دقیق‌تر به خودت نگاه کنی و اول، عیب خودت را بگویی و بعد، از دیگران انتقاد کنی.»

### عمر گل

سحرگه، غنچه‌ای در طرف گلزار  
که، ای پژمرده، روز کامرانی است  
نشاید در چمن، دل‌تنگ بودن  
(همان: ۵۸۹-۵۹۱)

ز نخوت، بر گلی خندید بسیار  
بهار و باغ را فصل جوانی است  
بدین رنگ و صفا، بی‌رنگ بودن





این مناظره، بین گل و غنچه است و تاکید بر جبرگرایی دارد و می‌گوید که هر موجودی، دارای سرنوشت تغییرناپذیر است و پیام دیگر این است که عمر و شادی، کوتاه و زود گذر است و در نهایت، به غم و اندوه و مرگ منتهی می‌شود.

### صاف و درد

غنچه‌ای گفت به پژمرده‌گلی  
آب، افزون و بزرگ است فضا  
زین همه سبزه و گل، جز تو کسی  
(همان: ۳۹۳ و ۳۹۴)

که ز ایام، دلت زود آزرده  
ز چه رو، کاستی و گشتی خرد  
نه فتاد و نه شکست و نه فسرد

این مناظره، بین غنچه و گل پژمرده است که غنچه به گل می‌گوید: «تو زود از روزگار خسته شدی و برای چه پژمرده شدی؟» گل می‌گوید: «قبلا شاد بوده‌ام و اکنون پژمرده شده‌ام. دنیا رونق را از من گرفته و به تو داده است.» پیام نهایی این مناظره، این است که در این دنیا تقدیر هر کس نوشته شده است. ما از این مناظره می‌فهمیم که همیشه قرار نیست جوان باشیم و روزی پیر و ناتوان می‌شویم و نباید به پیران طعنه بزنیم. زیرا روزی مانند آن‌ها می‌شویم.

### آتش دل

به لاله نرگس مخمور گفت وقت سحر  
بنفشه مژده‌ی نوروز می‌دهد ما را  
به جز رخ تو که زیب و فرش ز خون دل است  
(همان: ۳۲۲-۳۲۴)

که هر که در صف باغ است صاحب هنریست  
شکوفه را ز خزان و ز مهرگان خبریست  
به هر رخی که درین منظر است، زیب و فریست

این مناظره، بین لاله و نرگس است. این شعر می‌خواهد بگوید که هر موجودی در جایگاه خود و با خصوصیتی که دارد، ارزشمند است و همه، دارای هنر و فضیلت هستند و همه‌ی موجودات در این جهان برای هدف و منظوری خلق شده‌اند و بیهوده و بی‌فایده نیستند. برای مثال: تولد گل بنفشه، خبر فرارسیدن نوروز و بهار را می‌رساند و شکوفه نیز نشان دهنده‌ی پایان یافتن پاییز و مهر است. نکته‌ی دیگر این است که موجودات در سراسر زندگی خود با خطرات و مشکلات فراوانی روبرو هستند و این خطرات و مشکلات، جزء جدایی‌ناپذیر از زندگی آن‌ها است.

### بازی زندگی

عدسی وقت پختن، از ماشی  
ماش خندید و گفت غره مشو  
هر چه را می‌پزند، خواهد پخت  
(همان: ۳۲۵ و ۳۲۶)

روی پیچید و گفت این چه کسی است  
زانکه چون من فزون و چون تو بسی است  
چه تفاوت که ماش یا عدسی است



مناظره‌ی ماش و عدس، این پیام را می‌رساند که عدس و ماش نماد دو انسان هستند که در دیگ زندگی با قصد تجربه و دانش پخته می‌شوند. پاسخ ماش به عدس بیانگر این است که همه، مانند هم هستیم و همه‌ی انسان‌ها، این موقعیت را تجربه می‌کنند. هیچ تفاوتی بین انسان‌ها وجود ندارد. پس تمایزی ایجاد نمی‌کند که ماش باشی یا عدس. بنابراین نباید به خود مغرور شوی و تصور کنی که دیگران، ناچیز و فرومایه هستند. چون هر انسانی، به دنبال اهداف خویش است و در هر مکانی، صاحب جایگاهی است. پس زمان را غنیمت دان که عمر، گذراست.

### شکسته

با بنفشه، لاله گفت: ای بی خبر!  
از برای جلو، گل‌های چمن  
اندر این بزم طرب، گویی تو را  
طرف گلشن را منظم کرده‌اند  
رنگ را با بوی توأم کرده‌اند  
غرق در دریای ماتم کرده‌اند!  
(همان: ۳۹۵-۳۹۷)

این مناظره، گفت و گوی بین لاله و بنفشه است که این پیام را می‌رساند که تقدیر ما در همان ابتدای خلقت مشخص شده‌است و ما باید در راه آن قدم برداریم و نکته‌ی دیگر این است که عاقلان، در راه حق توشه‌ی خود را فراهم می‌کنند و سختی‌های راه را با جان و دل می‌پذیرند.

### تاراج روزگار

نهال تازه‌رسی گفت با درختی خشک  
چرا بدین صفت از آفتاب سوخته‌ای  
شکوفه‌های من از روشنی چو خورشیدند  
که از چه روی، ترا هیچ برگ و باری نیست  
مگر به طرف چمن، آب و آبیاری نیست  
به برگ و شاخه‌ی من، ذره‌ی غباری نیست  
(همان: ۳۷۳-۳۷۵)

این مناظره، میان نهال تازه‌رس و درخت خشک است که این پیام را می‌رساند که باید قدر لحظات زندگی را بدانیم و از آنها لذت ببریم و نهایت استفاده را بکنیم؛ زیرا زود به پایان می‌رسد و باید بدانیم که در نهایت، روزگار خوشی‌ها را از ما می‌گیرد و ما را در هم می‌شکند و این، سرنوشتی است که مقدر شده‌است.

### ت ( میان اشیا

### توانا و ناتوان

در دست بانویی، به نخ‌ی گفت سوزنی  
ما می‌رویم تا که بدوزیم پاره‌ای  
خندید نخ که ما همه جا با تو هم‌ریم  
کای هرزه گرد بی‌سر و بی‌پا چه می‌کنی؟  
هر جا که می‌رسیم، تو با ما چه می‌کنی؟  
بنگر به روز تجربه تنها چه می‌کنی؟  
(همان: ۴۹۹ و ۵۰۰)



این مناظره، بین نخ و سوزن است که به ما پند می‌دهد بدون کمک به همدیگر نمی‌توانیم موفق شویم. زمانی در جامعه، موفقیت حاصل می‌شود که همه‌ی افراد جامعه با هم یکدل و همراه باشند و با یکدیگر همکاری کنند. در این مناظره، سوزن خیلی ادعا دارد و فقط در بند ظاهر کارش است. بسیار خودبین و خودپسند است که نمی‌تواند نخ را ببیند و سوزن به نخ می‌گوید: «چرا هر جا من هستم، تو هم می‌آیی؟» در حالیکه نخ به او وانمود می‌کند که: «اگر من نباشم، تو به تنهایی نمی‌توانی لباس پاره‌ای را بدوزی.» ما از این جمله می‌فهمیم که یک نفر به تنهایی نمی‌تواند مشکلات جامعه را حل کند و همه‌ی افراد جامعه باید با هم همکاری کنند تا مشکل حل شود و به موفقیت برسند.

### نشان آزادی

به سوزنی ز ره شکوه گفت پیرهنی  
همیشه کار تو، سوراخ کردن دل‌هاست  
بگفت: «گر ره و رفتار من نداری دوست  
همان: ۳۱۵ و ۳۱۶»

بین ز جور تو، ما را چه زخم‌ها به تن است  
هماره فکر تو، بر پهلویی فروشدن است  
برو بگوی به درزی که رهنمای من است

این مناظره، گفت‌وگوی بین سوزن و پیراهن است که به این نکته اشاره می‌کند که هر موجودی تقدیر و سرنوشت خاصی دارد که باید بر اساس آن، مسیر خود را بییماید. برای همین، ما نباید آن را به خاطر کردارش مورد سرزنش و ملامت قرار دهیم. در این راه سختی‌هایی بر سر آن‌ها وجود دارد که می‌تواند باعث کمال آن‌ها شود. مانند پیراهن که با تحمل درد سوزن، ارزش پوشیدن پیدا می‌کند.

### تیر و کمان

گفت تیری با کمان، روز نبرد  
تیرها بودت قرین، ای بلهوس  
ما ز بیداد تو سرگردان شدیم  
همان: ۵۶۴-۵۶۷»

کاین ستمکاری تو کردی، کس نکرد  
در فکندی جمله را در یک نفس  
همچو گاه اندر هوا رقصان شدیم

این مناظره، میان تیر و کمان است. این مفهوم را می‌خواهد برساند که ما موجودات در برابر قضا و سرنوشت، منفعل هستیم و نباید با سرنوشت بجنگیم و چاره‌ای جز تسلیم شدن در برابر آن را نداریم. هیچ یک از ما از سرنوشت دیگری خبر ندارد که سرانجام به کجا می‌رسد و نباید دیگران را مقصر سرنوشت خود بدانیم؛ هر چند آن‌ها در این مسیر همراه ما باشند. زیرا سرنوشت، چیزی است که مقدر شده و نمی‌توان آن را تغییر داد.

### آئین آینه

وقت سحر، به آینه‌ای گفت شانه‌ای  
ما را زمانه رنجکش و تیره روز کرد  
هرگز تو بار زحمت مردم نمی‌کشی

کاوخ! فلک چه کجرو و گیتی چه تندخوست  
خرم کسی که همچو تواش طالعی نکوست  
ما شانه می‌کشیم به هر جا که تار موست



(همان: ۳۵۰ و ۳۵۱)

این مناظره، میان آئینه و شانه است که در مورد ارزش راستگویی و مذمت دورویی سخن می گوید. ما باید در زندگی مانند آینه‌ای باشیم که بدون هیچ جهت گیری، فضیلت‌ها و رذیلت‌های انسان را در پیش روی او بازگو کنیم و در این شعر، این مطلب بیان شده است که بدترین انسان‌ها، اشخاصی هستند که در نهان عیب دیگران را بازگو می کنند و از همین خصلت، می توان به عنوان ملاکی برای تشخیص دوستان و یاران بهره برد.

### سیه روی

به کنج مطبخ تاریک، تابه گفت به دیگ  
 ز دوده، پشت تو مانند قیر گشته سیاه  
 که از ملال نمردی، چه خیره سر بودی  
 ز عیب خویش، تو مسکین چه بی خبر بودی  
 سیاه روز و سیاه کار و بد گهر بودی  
 همی به تیرگی خود فزودی از پستی

(همان: ۴۸۳-۴۸۵)

مناظره‌ی بین دیگ و تابه، این پیام را می‌رساند که قبل از قضاوت هر کس، ابتدا باید به خودمان نگاه کنیم و عیوب خود را در نظر بگیریم و پیام دیگری که در این شعر می‌بینیم این است که همگی تقدیری داریم که چاره‌ای جز پذیرش آن نیست و باید بدانیم که در هر صورت در این مسیر، دچار سختی و رنج می‌گردیم.

### **ث ( میان انسان و شی :**

#### شاهد و شمع

شاهدی گفت به شمعی که امشب  
 دیشب از شوق، نخفتم یک دم  
 در و دیوار، مزین کردم  
 دوختم جامه و بر تن کردم  
 دو سه گوهر ز گلوبندم ریخت  
 بستم و باز به گردن کردم  
 (اعتصامی، ۱۳۸۷ ب: ۲۹۸ و ۲۹۹)

این مناظره، بین شاهد و شمع است که به ما پند می‌دهد اگر کسی برای ما خدمت‌رسانی می کند، آن را نادیده نگیریم و توانایی‌هایش را ناچیز نشماریم و انکار نکنیم و قدردان زحماتش باشیم و نشان می‌دهد که هر چیزی در جای خودش، دارای اهمیت است و ما نباید آن را بی‌اهمیت و بی‌ارزش تلقی کنیم.

### دیوانه و زنجیر

گفت با زنجیر، در زندان شبی دیوانه‌ای  
 من بدین زنجیر ارزیدم که بستندم به پای  
 عاقلان پیداست، که از دیوانگان ترسیده‌اند  
 کاش می‌پرسید کس، کایشان به چند ارزیده‌اند  
 ای عجب! آن سنگ‌ها را هم ز من دزدیده‌اند  
 دوش سنگی چند پنهان کردم اندر آستین



(همان: ۲۶۰ و ۲۶۱)

مناظره‌ی میان دیوانه و زنجیر در مذمت انسان‌های عاقلیست که با وجود برخورداری از عقل و خرد، اعمال ناپسند و ناشایستی از آن‌ها سر می‌زند؛ به عنوان مثال، در این شعر انسان‌های عاقل اعمالی انجام می‌دهند که در نظر دیوانگان هم کاری زشت و ناپسند است. مثل تمسخر و آزار و اذیت کردن مردم.

### ج ( میان اعضای بدن

#### بیک پیری

ز سری، موی سپیدی روئید  
که چرا در صف ما بنشستی  
گفت من با تو عبث نشستم

خنده‌ها کرد بر او موی سیاه  
تو ز یک راهی و ما از یک راه  
بنشانند مرا خواه نخواه

(همان: ۱۹۸ و ۱۹۹)

این مناظره، بین موی سیاه و سفید است که موی سفید در میان موی سیاه می‌روید. موی سیاه، موی سفید را مسخره می‌کند و می‌گوید: «راه ما و راه تو از هم جداست.» موی سفید می‌گوید: «سرنوشت مرا مجبور کرد که برویم و من در مسیر سرنوشت قدم بر می‌دارم.» سرنوشت گاهی مو را به رنگ سیاه در می‌آورد و گاهی به رنگ سفید. این سرنوشت است که موها را رنگ می‌کند. چه سیاه باشیم، چه سفید باشیم، چه زشت باشیم، چه زیبا باشیم، در آخر نابود می‌شویم و پیری شتری است که در خانه‌ی همه می‌خوابد.

#### دیده و دل

شکایت کرد روزی دیده با دل  
تو را دادست دست شوق بر باد  
ترا گردید جای آتش، مرا باد

که کار من شد از جور تو مشکل  
مرا کندست سیل اشک، بنیاد  
تو ز آسایش بری گشتی، من از خواب

(همان: ۲۵۷-۲۶۰)

این مناظره، میان دیده و دل است که این پیام را می‌رساند که عشق و عاشق شدن، کار دل است و دیده فقط ظاهر را می‌بیند ولی آن دل است که دگرگون می‌شود و آرزوی وصال می‌کند و آه خونین سر می‌دهد و سختی‌های رسیدن به معشوق را تحمل می‌کند.

### چ ( میان انسان و نبات

#### بنفشه

بنفشه صبحدم افسرد و باغبان گفتش

که بیگه از چمن آزرده زود روی نهفت



چرا که زود فسرد آن گلی که زود شکفت  
تو خود مرا سحر از طرف باغ خواهی رفت

جواب داد که ما زود رفتنی بودیم  
کنون شکسته و هنگام شام، خاک رهم  
(همان: ۱۸۴ و ۱۸۵)

این مناظره، گفت و گوی گل بنفشه و باغبان است که گل بنفشه می گوید: «زندگی و عمر انسان کوتاه است و شانس با آن کسی است که قدر این دو روز زندگی را بداند و تسلیم قضا و قدر الهی باشد.»

### ح ( میان انسان و عنصر دریای نور

به هر لحظه می جست از آن اخگری  
ز بیداد تو، چند نالم چو نای  
چه کردم که آزار من خواستی

به الماس می زد چکش زرگری  
بنالید الماس کای تیره رای  
بجز خوبی و پاکی و راستی  
(همان: ۲۳۷-۲۴۰)

این مناظره، بین الماس و زرگر است. این پیام را می رساند که روزگار، سختی هایی را پیش روی مخلوقات قرار می دهد که باعث شکوفایی و ارزشمندی آن ها می گردد و باید آن ها را بپذیریم.

### خ ( میان عنصر و حیوان ذره و خفاش

شنیدم ذره با خفاش می گفت  
چرا با آفتاب الفتی نیست  
تمام، این شمع هستی را طفیلیم

در آن ساعت که چشم روز می خفت  
که ای تاریک رای، این گمراهی چیست  
اگر ماهیم و گر روشن سهیلیم  
(همان: ۲۶۳-۲۶۵)

مناظره ی بین ذره و خفاش، این پیام را می رساند که موجودات خصوصیات متفاوتی دارند که باید این تفاوت ها را بپذیریم و به آن ها احترام بگذاریم. خفاش چون چشمی برای دیدن روشنایی نداشت از هم نشینی با ذره ی نور ناتوان بود. بنابراین، درمی یابیم که نباید خواسته های خود را بر دیگران تحمیل کنیم.

### د ( میان عنصر و عنصر همنشین ناهموار

کاوخ از رنج دیگ و جور شرار

آب نالید، وقت جوشیدن



نه رهی دارم از برای فرار  
نه فکندن توان ز پشت این بار

نه کسی می کند مرا یاری  
نه توان بود بردبار و صبور

(همان: ۴۶۸-۴۷۱)

این مناظره، میان آب و آتش است که ظالم بودن و قدر شناسی روزگار را می‌رساند که با وجود خیر خواه و تلاشگر بودن آب، آن را به سختی می‌افکند و نادیده می‌گیرد. نکته‌ی دیگر این است که باید در انتخاب هم‌نشین، دقت کافی را داشته باشیم. همان‌طور که آب با هم‌نشینی آتش، سوخته و بخار می‌شود و این جزء ذات آتش است. پس ما نباید دشمن خود را به عنوان دوست در نظر بگیریم.

### ذ ( میان عنصر و اشیا

#### گوهر و سنگ

سخن گفتند با هم، گوهر و سنگ  
که از تاب که شد، چهرت فروزان  
که دادت آب و رنگ و روشنایی

شنیدستم که اندر معدنی تنگ  
چنین پرسید سنگ از لعل رخشان  
بدین پاکیزه‌روی، از کجایی

(همان: ۴۱۹-۴۲۳)

این مناظره، میان گوهر و سنگ است که می‌خواهد نشان بدهد که سختی‌ها موجب شکوفایی ما می‌شود و باید در برابر مشکلات، استوار باشیم و تقدیر را بپذیریم زیرا همه‌ی این‌ها موجب ارزشمندی ما می‌گردد. مانند لعل، که با تحمل سختی‌ها توانست به این مرتبه‌ی ارزشمند برسد ولی سنگ، این‌ها را در نظر نمی‌گرفت و فقط سختی‌های خودش را می‌دید.

### ر ( میان نبات و عنصر

#### گل سرخ

فروزنده خورشید، رنگش ببرد  
یکی ابر خرد، از سرش می‌گذشت  
بر آورد فریاد و شد بی‌قرار

گل سرخ، روزی ز گرما فسرد  
در آن دم که پژمرد و بیمار گشت  
چو گل دید آن ابر را رهسپار

(همان: ۳۹۷-۴۰۱)

این مناظره، بین گل سرخ و ابر است که این پیام را می‌رساند که ما در برابر سرنوشت، نمی‌توانیم مقاومت کنیم و آنچه مقدر شده‌است، انجام می‌شود و هر چه ما برای تغییر آن تلاش کنیم، بی‌فایده است و همچنین این مناظره، ضرب‌المثل نوش دارو بعد از مرگ سهراب را یادآور می‌شود و نشان می‌دهد که کمک رساندن به دیگران بعد از پایان فرصت، ثمری ندارد.

### احسان بی ثمر



که از قطره بهر گوش تو آویزه ساختم  
بگرفتم آب پاک ز دریا و تاختم  
رخساره‌ای نماند، ز گرما گداختم

بارید ابر بر گل پژمرده‌ای و گفت  
از بهر شستن رخ پاکیزه‌ات ز گرد  
خندید گل که دیر شد این بخشش و عطا  
(همان: ۱۵۴)

این مناظره، میان ابر و گل پژمرده است که ضرب المثل نوش دارو بعد از مرگ سهراب را به ذهن می‌رساند که به فریاد رسیدن کسی بعد از پایان یافتن فرصت، فایده‌ای ندارد. باید در زمان نیاز، به فریاد رسید و مفهوم دیگر، آن است که دنیا پر از رنج و سختی است و روزگار به انسان ظلم و ستم می‌کند و انسان نیز، چاره‌ای جز تسلیم شدن در برابر آن را ندارد.

### گل و شبنم

که کس را نیست چون من عمر کوتاه  
شکفتم روز و وقت شب فسر دم  
نکردندم به جز صبح و صبا، بوی

گلی، خندید در باغی سحرگاه  
ندادند ایمنی از دستبردم  
ندیدندم به جز برگ و گیا، روی  
(همان: ۴۰۶-۴۰۸)

این مناظره، بین گل و شبنم است. ما از این مناظره می‌فهمیم که عمر گل و شبنم کوتاه است اما از این عمری که دارند لذت می‌برند و خوشحال هستند و به ما این پند را می‌دهد که عمر و زندگی، کوتاه است و به سرعت به پایان می‌رسد. پس ما باید قدر آن را بدانیم و از تمام لحظات آن، به خوبی استفاده کنیم.

### برف و بوستان

که ما را چند حیران میگذاری  
چه خواهد بود گر زین پس نباری  
بسی کردی به خوبان سوگواری

به ماه دی، گلستان گفت با برف  
بسی باریده‌ای بر گلشن و راغ  
بسی گلبن، کفن پوشید از تو  
(همان: ۱۷۸-۱۸۱)

مناظره‌ی بوستان و برف، این پیام را می‌رساند که خالق جهان، هرچه را که در جهان قرار داده‌است برای هدف و مقصودی است؛ همانند برف که هر چند در ظاهر موجب هلاکت و نابودی گل و گیاهان بوستان می‌شود ولی در اصل، موجب شکوفایی بوستان می‌شود و زمستان، مقدمه‌ای برای آمدن بهار است و باید این را به عنوان تقدیر الهی پذیرفت.

### ز) میان دو مفهوم

#### امید و نومیدی

که کس ناسازگای چون تو نشنید

به نومیدی، سحرگه گفت امید





به هر جا خاطری دیدی شکستی  
ز سوزی، ناله ای، اشکی و آهی

به هر سو دست شوقی بود بستی  
کشیدی بر در هر دل سپاهی  
(همان: ۱۵۸-۱۶۰)

مناظره‌ی بین امید و ناامیدی، این پیام را می‌رساند که هر کس شرایط متفاوتی دارد و برای همین، نمی‌توانیم با کوتاه نظری قضاوت کنیم و باید در نظر بگیریم که روزگار، برای هر کس تقدیر متفاوتی رقم می‌زند.

### ژ) میان نبات و حیوان

#### گل بی عیب

که این همه خار به گرد تو چراست  
همنشین بودن با خار، خطاست  
هر که نزدیک تو آید، رسواست

بلبلی گفت سحر با گل سرخ  
گل خوشبوی و نکویی چو تو را  
هر که پیوند تو جوید، خوار است  
(همان: ۳۸۹-۳۹۱)

این مناظره، بین بلبل و گل سرخ است که به بلبل می‌گوید: «چرا دور تا دور تو خار است و برای تو اشتباه است که همنشین خار باشی.» بلبل که می‌خواهد نزدیک گل شود، از خارهایش در امان نیست. گل جواب می‌دهد که: «فقط برای مدت کوتاهی زیبا هستم و زیبایی من پایدار نیست. پس برای تو ارزشی ندارد و من به خاطر سرنوشت، همنشین خار شده‌ام و من روزی از خار هم بی‌ارزش تر می‌شوم.»

#### گل پنهان

مپوش روی، به روی تو شادمان شده‌ایم  
به کوی عشق تو عمری است داستان شده‌ایم  
عجب مدار، که از چشم تو بد پنهان شده‌ایم

نهفت چهره گلی زیر برگ و بلبل گفت  
مسوز ز آتش هجران، هزارستان را  
جواب داد، که از این گوشه گیری و پرهیز  
(همان: ۳۹۳ و ۳۹۴)

این مناظره، بین گل و بلبل است که گل چهره‌ی خودش را زیر برگ پنهان می‌کند و بلبل از او می‌خواهد که چهره‌اش را آشکار کند زیرا بلبل به خاطر او، شاد است. از این مناظره در می‌یابیم که زیبارو، چهره‌اش را از هوس‌بازان می‌پوشاند و تلاش می‌کند، عفت و حیای خود را در برابر آنها حفظ کند. زیرا که این نگاه هوس‌بازانه دیری نمی‌پاید.

#### امروز و فردا

که مرا از تو تمنایی هست  
گر تو را نیز چنین رایی هست  
تا ببینی چه تماشایی هست

بلبل آهسته به گل گفت شبی  
من به پیوند تو یک‌رای شدم  
گفت فردا به گلستان باز آی



(همان: ۱۵۷ و ۱۵۸)

این مناظره، بین گل و بلبل است که بلبل از گل خواسته‌ای دارد و می‌گوید اگر آن را قبول کند، با او پیوند برقرار می‌کند. گل می‌گوید: «اگر خواسته‌ی تو زیبایی ماست، فردا نمایشگاه جالبی در باغ برپاست و هیچکس قصد تندی ندارد و همه با هم مدارا می‌کنند.» بلبل در جواب می‌گوید: «ما باید درباره‌ی مسائل امروز با هم صحبت کنیم، زیرا که معلوم نیست فردایی باشد یا نه.» ما از این مناظره می‌فهمیم که باید از زمان حال لذت ببریم و به فکر حال باشیم. زیرا معلوم نیست آینده‌ای باشد یا نه.

### س ( میان دو حیوان کودک آرزومند

دی، مرغکی به مادر خود گفت تا چند  
من عمر خویش، چون تو نخواهم تباه کرد  
آید مرا چون نوبت پرواز، بر پر  
مانیم ما همیشه به تاریخ خانه‌ای  
در سعی و رنج ساختن آشیانه‌ای  
از گل به سبزه‌ای و ز بامی به خانه‌ای

(همان: ۳۶۹ و ۳۷۰)

مناظره‌ی بین مرغ کوچک با مادر خود، این پیام را می‌رساند که نباید بلند پروازی کنیم و باید با تفکر و اندیشه عمل کنیم؛ زیرا روزگار سرشار از دام‌ها و تله‌هایی است که او را به درون خود می‌بلعد و نابود می‌کند و باید زیرکانه و هوشیارانه عمل کنیم تا به دام روزگار گرفتار نشویم.

### پایمال آز

دید موری در رهی پیلی سترگ  
من چنین خرد و نزارم زان سبب  
بار بردم، کار کردم هر نفس  
گفت باید بود چون پیلان بزرگ  
که نه روز آسایشی دارم، نه شب  
نه گرفتم مزد، نه گفتند بس

(همان: ۱۹۱-۱۹۴)

پیام مناظره‌ی پیل و مور، این است که هر موجودی با خصوصیات و سرشتی خاص خلق شده که باید آن را پذیرفت. باید بدانیم که تلاش برای تغییر وجود و ذات حقیقی خود، موجب هلاکت و نابودی می‌گردد.

### فریب آشتی

ز حيله ، بر در موشی نشست گربه و گفت  
بیا که رایت صلح و صفا برافرازیم  
بیا که حرص دل و آز دیده را بکشیم  
که چند دشمنی از بهر حرص و آز کنیم  
به راه سعی و عمل ، فکر برگ و ساز کنیم  
وجود ، فارغ از اندیشه و نیاز کنیم

(همان: ۳۴۵ و ۳۴۶)



مناظره‌ی بین موش و گربه، این پیام را می‌رساند که نباید هرگز به دشمن خود اعتماد کنیم و او را دوست خود در نظر بگیریم و باید اعمال گذشته‌ی او را معیاری برای شناخت او قرار دهیم.

### عهد خونین

به بام قلعه‌ای، باز شکاری  
 که من ز آرایش ایام پاکم  
 ز بالا، صبحگاهی دیدمت روی  
 نمود از مایانی خواستگاری  
 ز تنهایی، بسی اندهناکم  
 پسند آمد مرا آن خلقت و خوی  
 (همان: ۳۳۳-۳۳۵)

این مناظره، گفت‌وگوی بین باز شکاری و مایان (مرغ خانگی) است که به طور واضح ضرب المثل کبوتر با کبوتر، باز با باز را به ذهن می‌رساند. پیام شعر این است که، نباید دشمن را به عنوان دوست و همراه خود به حساب آوریم زیرا با انجام این کار، طناب نابودی خود را می‌بافیم.

### خاطر خشنود

به طعنه پیش سگی گفت گربه کای مسکین  
 میان کوی بخسبی و استخوان خایی  
 برو به مطبخ شه یا به مخزن دهقان  
 قبیله‌ی تو بسی تیره‌روز و ناشادند  
 بداختری چو تو را، کاشکی نمی‌زادند  
 به شهر و قریه، بسی خانه‌ها که آبادند  
 (همان: ۲۳۰ و ۲۳۱)

این مناظره، گفت‌وگوی بین سگ و گربه است که به افتادگی و تواضع و طمع نورزیدن تاکید می‌کند. این پیام را می‌رساند که به دنبال هوی و هوس و مادیات نباشیم و به خاطر به دست آوردن آن خودمان را خوار و ذلیل نکنیم همانطور که سگ، قناعت و روزی کمش را به خوار و ذلیل شدن خودش و محتاجی به دیگران ترجیح می‌دهد.

### نکوهش بی‌خبران

همای دید به سوی مایان به قلعه و گفت  
 زبون مرغ شکاری و صید روپاهند  
 چو طائران دگر، جمله را پر و بال است  
 که این گروه، چه بی‌همت و تن‌آسانند  
 رهین منت گندم‌فروش و دهقانند  
 چرا برای رهایی، پری نیفشانند  
 (همان: ۴۶۰-۴۶۲)

مناظره‌ی بین هما و مایان، این مفهوم را می‌رساند که این دنیای مادی در نهایت نابود می‌شود و پیام دیگر این است که اصل و ریشه‌ی هر موجودی، دارای کمال و نقص‌هایی است که خداوند مقدر کرده‌است و قابل تغییر نیست و باید آن را بپذیریم و روزگار بیشتر، کسانی را که ضعیف و ناتوان هستند رنج می‌دهد.

### کمان قضا

موشکی را به مهر، مادر گفت:  
 که بسی گیر و دار، در ره ماست



که نهان، فتنه ها به پیش و قفاست  
دهر بی باک و چرخ، بی پرواست

سوی انبار، چشم بسته مرو  
تله و دام و بند بسیار است  
(همان: ۳۶۷-۳۶۵)

این مناظره، گفت و گوی بین مادر و موش کوچولو است و این پیام را می رساند که روزگار سرشار از دام و تله است که برای بقا و نجات از این تله ها باید هوشیار و زیرک باشیم و از پند و اندرز بزرگان بهره ببریم و باید بدانیم که در صورت تکبر و ورزیدن و احساس بی نیازی از پند و نصیحت دیگران ممکن است ما را به هلاکت برساند.

### گله بی جا

که سگان خویشند با گرگان، همه  
خوی کردستیم با خیره سری  
کار ما تزویر و ریو و رنگ شد

گفت: گرگی با سگی، دور از رمه  
از چه گشتستیم ما از هم بری  
از چه معنی، خویشی ما ننگ شد  
(همان: ۴۰۸-۴۱۰)

مناظره ی بین گرگ و سگ، این پیام را می رساند که ما باید اشخاصی را به عنوان خویش و دوستدار خود بدانیم که خیراندیش و نیک خواه ما باشند. گاهی بیگانگان خیراندیش از خویشان خونین، برتر و نیکوترند.

### شوق برابری

زاغچه ای داشت در آن آشیان  
جایگش ایمن و آباد بود  
بود گدا، دولت شاهانه داشت

نارونی بود به هندوستان  
خاطرش از بندگی آزاد بود  
نه غم آب و نه غم دانه داشت  
(همان: ۳۱۴-۳۱۲)

این مناظره، میان زاغ و طاووس است. این پیام را می رساند که هر مخلوقی ویژگی ها و خصوصیات خاص خود را دارد که باید آن ها را بپذیریم و ارزشمند بدانیم و آگاه باشیم که زیور و پیرایه، نمی تواند وجود حقیقی ما را تغییر دهد. همان طور که زاغ، با وجود پرهای رنگین طاووس که بر خود بسته بود نتوانست مانند طاووس، زیبا گردد.

### دو همراز

که روز گشت و شنا کردن و جهیدن نیست  
چنین بساط، دگر جای آرمیدن نیست  
ولیک، گوش ترا طاقث شنیدن نیست

در آبگیر، سحرگاه بط به ماهی گفت:  
بساط حلقه و دامست یکسر این صحرا  
ترا همیشه ازین نکته با خبر کردم  
(همان: ۲۵۴-۲۵۶)



برای هر موجودی تقدیر و سرنوشتی مقدر شده است که باید آن را بپذیریم و در برابر آن تسلیم باشیم. چون نمی توانیم آن را تغییر دهیم هر چند با ناخوشی همراه باشد. باید بپذیریم که در مسیری که قرار داریم، دام و تله های بسیاری وجود دارد که ممکن است در آن گرفتار شویم ولی این نباید ما را از زندگی باز دارد.

### دو همدرد

بلبلی گفت : به کنج قفسی  
آخر این فتنه، سیه کاری کیست  
آنچنان سخت بیستند این در  
که چنین روز، مرا باور نیست  
گر که کار فلک اخضر نیست  
که تو گوئی که قفس را در نیست  
(همان: ۲۵۲-۲۵۴)

مناظره ی بین طوطی و بلبل، این پیام را می رساند که هر موجودی باید پذیرای تقدیر خود باشد. هر کسی تقدیر متفاوتی دارد یکی خوشبخت و دیگری در پستی و خواری است که باید در برابر آن تسلیم باشیم و با دید خوب و مثبت به سرنوشت بنگریم تا زندگی برای ما شیرین و آسان شود.

### عیب جو

زاغی به طرف باغ، به طاووس طعنه زد  
این خط و خال را نتوان گفت دلکش است  
پایش کج است و زشت، از آن کج رود به راه  
کین مرغ زشت روی چه خودخواه و خودنماست  
این زیب و رنگ را نتوان گفت دلرباست  
دمش چو دم روبه و رنگش چو کهرباست  
(همان: ۳۳۵-۳۳۷)

این مناظره، میان زاغ و طاووس است که از این مناظره می فهمیم که باید راضی به رضای خدا باشیم. در هر شرایطی آن گونه که خداوند، مخلوقات را خلق کرده است، بپذیریم و از آن عیب و نقصی نگیریم و نباید به دنبال زینت و پیرایش باشیم و به دیگران همان گونه که هستند چه زشت، چه زیبا احترام بگذاریم و آن ها را به خاطر چیزهایی که خودشان در آن نقشی نداشتند سرزنش نکنیم و از عیب جویی دیگران پرهیز کنیم. عیب جویی دیگران، از کوتاه نظری و خودستایی نشأت می گیرد. آخرین مفهومی که می توانیم از این شعر دریافت کنیم این است که خداوند در ازای نعماتی که به موجودات می دهد، فرصت هایی را هم از آنها سلب می کند و برای مثال طاووس با آن همه زیبایی، در دام صیاد گرفتار است و در مقابل، زاغ با وجود اینکه زیبایی چندانی ندارد، آزاد و رها است.

### پیشنهاد

در این مقاله سعی کرده ایم تا مناظره های پروین اعتصامی را از حیث طرفین بررسی کنیم و آن ها را شرح دهیم. پژوهشگران دیگر، می توانند مناظره های پروین اعتصامی و اسدی طوسی را با هم مقایسه کنند و شرح دهند.



## نتیجه

در این مقاله، دانستیم که مناظره بحث و گفت‌وگوی بین دو طرف برای غلبه بر یکدیگر است. ما با بررسی مناظره‌های گوناگون پروین اعتصامی، با درون‌مایه‌های اشعار او آشنا شدیم. این درون‌مایه‌ها، دربردارنده‌ی اندرزها و توصیه‌های اخلاقی است که افکار و عواطف شاعر را منعکس می‌کند و همچنین وی با شخصیت بخشیدن به عناصر طبیعت و ایجاد ارتباط بین آن‌ها، این مفاهیم اخلاقی را توصیف نموده است. از آن جمله، می‌توان به جایگاه انسان، تقدیر و اختلاف طبقاتی بین مردم اشاره کرد.

در غالب اشعار پروین، بعدی از گفتمان وجود دارد که شاعر آن‌ها را از زبان عناصر طبیعت، اشیا، و ... بیان کرده است. آنچه از معانی و مفاهیم موجود در اشعار پروین درباره‌ی روحيات او می‌توان برداشت کرد، روحیه‌ی ظلم ستیزی، توجه به مرگ و کوتاهی عمر، وضع محرومان، زوال و ناپایداری دنیا و ... است. پروین، تحت تأثیر این روحيات و افکار خود، دیگران را متوجه اغتنام فرصت، احسان، دستگیری از نیازمندان، دوری از غفلت، دل نبستن به دنیا و تعلقات آن، دوری از تفکر و غرور می‌کند.

## منابع

- ۱\_ ابراهیمی، مختار (۱۳۹۳)، «بررسی و نقد تمثیل‌های شعر پروین اعتصامی»، بهارستان سخن، شماره ۲۶، پاییز، صص ۸۳ - ۱۰۰
- ۲\_ اعتصامی، پروین (۱۳۲۰)، دیوان اشعار، با مقدمه‌ی محمد تقی بهار، تهران: بی‌نا
- ۳\_ \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷ الف)، دیوان پروین اعتصامی با مقدمه، تنظیم و شرح لغات شهرام رجب‌زاده، تهران: قدیانی
- ۴\_ \_\_\_\_\_ (۱۳۷)، دیوان پروین اعتصامی به کوشش بدرالدین یغمائی، تهران: ایران
- ۵\_ \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، دیوان پروین اعتصامی به کوشش و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم: فراگفت
- ۶\_ ایرانی، محمد و ناصر ملکی (۱۳۹۷)، «بررسی سروده‌های پروین اعتصامی از منظر شعر شناسی شناختی و تحلیل گفتمان انتقادی»، فصلنامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادب فارسی، شماره ۳۴، بهار، صص ۱۱ - ۳۱
- ۷\_ پناهی، مهین (۱۳۸۷)، «اندیشه فلسفی در شعر پروین اعتصامی»، مطالعات زنان، شماره ۲، پاییز، صص ۶۳ - ۸۸
- ۸\_ جوادیان، مسعود (۱۳۷۷)، «پروین اختری تابناک در آسمان ادب ایران»، روزنامه کیهان، شماره ۱۴۲
- ۹\_ حائری، سید هادی (۱۳۷۵)، «خاطراتی از پروین و عصر طلایی»، نشریه ادبستان، شماره ۳۱
- ۱۰\_ داد، سیما (۱۳۷۵)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید
- ۱۱\_ دهباشی، علی (۱۳۶۹)، برگزیده اشعار پروین اعتصامی، تهران: ققنوس



- ۱۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰)، **یادنامه پروین اعتصامی**، تهران: دنیای مادر
- ۱۳- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، **لغت نامه دهخدا**، جلد سیزدهم، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- ۱۴- شریف پور، عنایت الله و سعیده مرجعزاده (۱۳۹۳)، «**بررسی بازتاب روحيات پروین اعتصامی در توصیه‌های اخلاقی وی**»، نشریه علمی - پژوهشی، شماره ۲۲، تابستان، صص ۶۵-۹۶
- ۱۵- طغیانی، اسحاق و خدایار مختاری (۱۳۸۹)، «**پیام پروین**»، نشریه ادب و زبان، شماره ۲۸، زمستان، صص ۱۳۹-۱۵۵
- ۱۶- فیضی، کریم (۱۳۸۳)، **راز پروین**، قم: مطبوعات دینی
- ۱۷- قدمیاری، مجید (۱۳۸۸)، «**معجزه پروین، زندگی و نقد و تحلیل گزیده اشعار پروین اعتصامی**»، تهران: سخن
- ۱۸- ممتحن، مهدی و گردآفرین محمدی (۱۳۹۰)، «**پروین اعتصامی در گذرگاه ادبیات تعلیمی**»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، شماره ۱۰، تابستان، صص ۱۲۳-۱۵۲
- ۱۹- موسوی گرمارودی، سید علی (۱۳۹۵)، **به گزیندهی شعر پروین اعتصامی**، تهران: هرمس
- ۲۰- موسوی معلم، زینب سادات (۱۳۹۶)، **منتخب اشعار پروین اعتصامی**، قم: نگاه آشنا
- ۲۱- نامنی، محمود (۱۳۸۷)، **زندگی و اشعار پروین اعتصامی**، تهران: آسیم
- ۲۲- نفیسی، سعید (۱۳۳۳)، «**پروین اعتصامی**»، پیام نو، شماره ۲، صص ۹۸-۱۰۴
- ۲۳- نورایی، الیاس و اسماعیل حسنزاده (۱۳۹۴)، «**مفاهیم و درون‌مایه‌های زنانه در شعر پروین اعتصامی**»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و شعر فارسی (بهار ادب)، شماره ۲۷، بهار، صص ۳۰۹-۳۲۶

